

درس چهارصد و هفتم

بیان مراتب خیریت و نسبت خیریت در خصوصیت مراتب

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَالْوُجُودُ خَيْرٌ مَحْضٌ وَ الْعَدَمُ شَرٌّ مَحْضٌ فَكُلُّ مَا وَجُودُهُ أَتَمُّ وَ أَكْمَلُ فَخَيْرِيَّتُهُ أَشَدُّ وَ أَعْلَى مِمَّا هُوَ
دُونَهُ فَخَيْرُ الْخَيْرَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَ الْحَيْثِيَّاتِ حَيْثُ يَكُونُ وَجُودٌ بِلاَ عَدَمٍ وَ فِعْلٌ بِلاَ قُوَّةٍ وَ حَقِيقَةٌ
بِلاَ بُطْلَانٍ وَ وَجُوبٌ بِلاَ إِمْكَانٍ وَ كَمَالٌ بِلاَ نَقْصٍ.^۱

در ادامه بحث خیریت وجود مرحوم آخوند به مراتب خیریت و نسبت خیریت در خصوصیت مراتب اشاره دارد. بیان ایشان به این نحو است که پس از اینکه ما این مسئله را دریافتیم که وجود، خیر محض است و مسئله شر به جنبه عدمی و نقصان برمی گردد یا نقصان، نقصان ذاتی باشد یعنی عدم الشیء و یا نقصان، نقصان کمالی باشد به نام عدم وصف کمالی وجود. بنابراین می توانیم مسئله اختلاف طبقات خیریت را در مراتب وجود احساس کنیم. در آنجایی که وجودی هست و هیچ نقطه نقصی با او همراه نیست، وجود است و هیچ جنبه نقصانی در او راه ندارد و هرچه که به حیثیت ماهوی برمی گردد در آنجا که ماهیتی وجود ندارد، بنابراین راه ندارد. فعلیت در آنجا فعلیت محض است و هیچ جنبه حاجت و احتیاج به کمال در آنجا راه ندارد.

اولین مرتبه از نزول حقیقت وجود در وجود خاتمیت

بنابراین در آن نقطه تمام **حَقِيقَةُ الشَّيْءِ خَيْرٌ وَ الْخَيْرُ فِيهَا** و هیچ شائبه عدم و شر در آنجا راه ندارد که موجب نقصان خیریت بشود که عبارت از همان وجود بسیط و وجود بالصرافه است که وجود ذات پروردگار است. بعد از آن مرتبه حجاب اقرب هست که در آن نقطه یک جنبه معلولیت و امکان وجود دارد. اولین مرتبه از نزول حقیقت وجود در وجود خاتمیت است که در آنجا **علة العلل** سایر مخلوقات و ممکنات قرار گرفته است و فقط فرق بین آن نقطه و نقطه مافوق که عبارت از وجود بالصرافه است همان جنبه علیت و معلولیت است لا غیر. فقط در همان ضعفی که در ناحیه معلول است و آن ضعف در ناحیه علت قرار ندارد، فقط به همین مقدار آن وجود مشوب به عدم است و پایین تر از او سلسله علل و عوامل دیگر [وجود دارد] تا اینکه این مرتبه وجود به **أَظْلَمُ الْعَوَالَمِ وَ أَدْنَى الْمَنَازِلِ** می رسد که عبارت از متکونات و متعینات است. خب در اینجا

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۱.

عالم ماده تضاد و عالم تضاد

این عالم از آنجایی که عالم تضاد و عالم تضاد است بیشتر این قضیه در این نقطه محل بحث قرار می‌گیرد. ممکن است یک شیء خیر باشد یعنی وجود او عبارت از همان خیر حقیقی و ذاتی است و بالنسبه به شیء دیگر هم خیر باشد. مثلاً نفس وجود این هوا خیر است. - حالا آن جنبه خیریت که در آخر جلسه قبل محل بحث قرار گرفت را إن شاء الله در جلسات دیگر عرض می‌کنیم - هوا خودش خیر است؛ **وجود و خیر**، **وجود متعین فی الخارج** و این خیریت به ذات او تعلق گرفته است و بالنسبه به اشیاء دیگر هم این هوا خیر است یعنی خیریت عرضی هم بر او ثابت است. طيور از این هوا استفاده می‌کنند. اشیاء دیگر غیر از طيور، هواپیما و طيارات از این هوا استفاده می‌کنند. براساس قوانین فیزیکی و دینامیک است که یک هواپیما و طیاره از یک نقطه بلند می‌شود و به نقطه دیگر می‌رود. این از کجا استفاده کرده است؟ از هوا استفاده کرده است. اگر هوا نبود که این خیر الآن به این طیاره نمی‌رسید چون طیاره که نمی‌تواند روی زمین حرکت کند و موانعی وجود دارد. این هوا با استفاده از قوانین آیرودینامیک می‌تواند موجب بشود که یک خیری به این طائر و به این طیاره و همین‌طور سایر مسائل برسد، این یک مسئله است. این هوا بالنسبه به شیء دیگر خیر است. نور خورشید وقتی که می‌خواهد بیاید وارد بر جو زمین بشود از این هوا عبور می‌کند. اگر این هوا وجود نداشته باشد همه چیز را می‌سوزاند و از بین می‌برد و همه موجودات به هلاکت و بوار و نیستی می‌رسند. این هم خودش بالنسبه به اشیاء دیگر خیر است اما بالنسبه به بعضی چیزهای دیگر شر است.

شما از ساختمان چند طبقه خودتان را با سر پایین بیندازید خلاصه مسئله صورت خوشی پیدا می‌کند!! [هوا] در اینجا نسبت به آن کسی که می‌خواهد سقوط آزاد بکند، شر است. بله! می‌گویند که دوتا چتر باز بودند که می‌خواستند چتربازی کنند. مادر یکی از آنها خواب دید که خلاصه فردا تو سقوط می‌کنی و از بین می‌روی. - شما نشنیده‌اید آقای...! عجیب است! - این گفت که من نمی‌روم و آن یکی آمد به مادرش گفت که این حرف‌ها چیست؟! [خلاصه] آمد و سوار شدند. آنجا در آن بالا مدام به او گفتند که پیاده شو [اما او] پیاده نشد و گفت که مادرم دیشب خواب دیده است که من سقوط می‌کنم. گفت که بابا، سقوط به خاطر چتر است پس بیا چترهایمان را باهم عوض می‌کنیم تو چتر ما را بپوش و ما چتر تو را [می‌پوشیم]!! این چتر او را پوشید. خب این خوابی را که دیده است به چتر برمی‌گردد پس ما چترمان را عوض کنیم خوب می‌شود! چترش را [عوض کرد و] سوار شد و قشنگ و خیلی خوب پایین آمد! همین که می‌آمد یک دفعه دید یک چیزی از آن بالا مثل موشک دارد می‌آید! این همانی بود که چترش را پوشیده بود تا به این رسید یک چیزی گفت؛ گفت که

مادرت را فلان ... گاهی می‌گویند که خواب باعث می‌شود، قضا و قدر برگردد!! حالا این هوا بالنسبه به افراد دیگر و بالنسبه به این آقای چتر باز که چتر او را پوشیده است خب شر است ولی بالنسبه به این که چترش باز شده و دارد می‌آید خیر است.

غفلت و دوری موجب ابتلائات

واقعاً این قضیه‌ای که پیش آمده است خیلی آدم را متأثر می‌کند. این جریانی که همین چند روز قبل اتفاق افتاد، عجیب است! آدم واقعاً نمی‌داند که خدا چیست و کارش چطور است و برنامه‌اش چیست! که باید این در این وقت و موقع بیاید تا اینکه مثلاً یک هم‌چنین خسارت خیلی عظیمی نسبت به نفوس و اینها انجام بشود. حالا اگر این دو ساعت بعد می‌آمد شاید این تلفات به یک صدم می‌رسید! ولی این عزرائیل همه را در دفتر نوشت به خاطر اینکه زحمت ندهد یک ضرب [جان] همه را گرفت!! همه را در یک پرونده [قرار داد] و همان درست [جان همه را گرفت]!! آدم اسرار این قضایا را نمی‌فهمد. بله! هر کسی یک حسابی دارد و هر کسی روی جهات خودش یک پرونده خاص به خودش را دارد. ما همین‌طور تصور می‌کنیم و می‌گوییم که بله، یک زلزله‌ای آمد و [عده‌ای جان دادند] درحالی‌که نمی‌دانیم آن کسی که نباید بمیرد یک مرتبه ممکن است خدا در زیر خروارها برایش یک پناهگاهی درست کند تا زنده بماند و آن کسی که باید بمیرد همان‌طور به هر صورت باید برود خب برود. خلاصه برگشتش به یک مسائل دیگری هست.

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در جلساتی می‌فرمودند که غفلت و دوری موجب این ابتلائات می‌شود! وقتی که آن جریان زلزله رودبار و امثال ذلک پیش آمده بود، فرمودند که به یک چیزهای دیگر برمی‌گردد! حالا ما نمی‌دانیم این هم از همان باب است یا اینکه بالأخره چه هست. علی‌کل حال قضیه، قضیه خیلی غریب و عجیبی است و انسان خیلی از خصوصیات را که می‌شنود خیلی تعجب می‌کند علی‌کل حال ما به این طرف نگاه می‌کنیم ولی باید به آن طرف نگاه کرد و دید که نظر آن طرف نسبت به این قضایا چیست و چه حکم می‌کند.

یکی از دوستان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - حاج اسماعیل دولابی که چندی پیش فوت کرد - در همان زمانی که با مرحوم آقای انصاری چیز بودند - ایشان می‌گفت که یک وقت من داشتم از خیابانی می‌گذشتم و دیدم دارند یک جنازه‌ای را می‌برند. جنازه یک جوانی بود که ظاهراً خیلی مورد توجه فامیل بود و فامیل خیلی متأثر بودند و خیلی شیون می‌کردند. دیدم جوان خیلی خوبی است و خیلی روح خوبی دارد و از آن طرف خیلی دارند از او استقبال می‌کنند و خلاصه خیلی‌ها آن طرف جشن گرفته‌اند که این دارد می‌رود تا از او پذیرایی کنند و همه دارند به هم شادباش می‌گویند که فلانی دارد می‌آید! می‌گفت که ما نگاه به این طرف

خیابان می کردیم می دیدیم اینها دارند به سرشان می زنند و نگاه به آن طرف می کردیم می دیدیم آنها دارند دست می زنند!! گفتیم که خدایا کدام قضیه درست است؟! این طرف که نمی شود درست باشد چون این طرف دنیا، خیالات، اعتبارات و اوهام است. این طرف لباس سیاه می پوشند و همه در آن طرف لباس سفید می پوشند. وقتی عروسی می شود اینها همه لباس سفید می پوشند و آنها می گویند که برای فراق آماده باشید، مواظب باشید که این مقدمه، مقدمه فراق است دل نبندید! خیلی مهم است که انسان زرنگ باشد و حواسش را جمع کند که در این ارتباطات کدام خط را بگیرد! مسئله این طور است.

خواب دیدن شخصی قبل از وفات علامه طهرانی - رضوان الله تعالی علیه -

قبل از اینکه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - از دنیا بروند، یک شخصی خواب دیده بود و برای من تعریف کرد، منتها ما هم ترتیب اثر ندادیم و گفتیم که إن شاء الله خیر است. می گفت که چند شب پیش خواب دیدم که فلانی - یک جوانی بود از امواتشان بود - پیش من آمده است و با یک شعف عجیبی همین طور دست می زند و بالا می پرد و دست می زند و مدام دارد از دور می گوید که **البشارة البشارة بالبشارة** گفتم که چیست؟ چرا این طوری می کنی؟ گفت که مگر نمی دانی آقا می خواهد بیاید! **البشارة البشارة!** او آنجا کف می زد و می گفت که نمی دانی اینجا چه خبرها هست! آن [شخص میت] به این می گفت. گفت که نمی دانی اینجا چه خبرها و مقدماتی چیده اند و چه مسائلی آماده کرده اند. حالا ما اینجا در سرمان می زنیم! علی کل حال قضیه این طوری است و انظار در این مسئله متفاوت است. علی کل حال این مطالب هم چندان برای مسائل و مبثمان بی ارتباط نبود.

جنبه نسبی داشتن اتفاقات دنیا

مرحوم آخوند می فرماید: آنچه که در این دنیا اتفاق می افتد جنبه نسبی دارد و خیلی از بزرگان راجع به این مسئله اشعار و مطالب و بیاناتی دارند. هرچه می خواهد باشد، هوا باشد خودش خیر محض است و بالنسبة به یک شیئی جنبه عرضی خیری دارد و بالنسبة به امری جنبه شری دارد. آب دریا بالنسبة به ماهی دریا و وسایل و کشتی ها جنبه خیری دارد اما همین آب دریا نسبت به بعضی ها جنبه شری دارد. همین آبی که می خوریم نسبت به خود انسان جنبه حیات دارد و نسبت به یک شخص یا یک حیوان یا یک چیز دیگری جنبه شری دارد. مثلاً اگر مورچه در این آب بیفتد از بین می رود و به هلاکت می افتد پس [بالنسبة به او] جنبه شری دارد.

[خلاصه] کل آنچه که در این عالم کون و فساد در عالم ماده موجود است، به فرمایش مرحوم آخوند نفس وجود و جنبه ذاتی او خیر است چون عبارت از همان حقیقت وجود متنازل است و جنبه عرضی او بالنسبة

به یک امر دیگری خیر است و بالنسبة به امر دیگری شر است. چون امر وجودی را در چیزی ایجاد می‌کند بالنسبة به او خیر است و چون از امر دیگر سلب ذاتی می‌کند یا اینکه سلب صفتی از صفات کمالیه می‌کند و رشد او را متوقف می‌کند جنبه شر است. پس جنبه عدمی او در اینجا جنبه شری دارد که آن جنبه عدمی به جاعل بر نمی‌گردد و آنچه که به جاعل بر می‌گردد فقط جنبه وجودی است.

حالا إن شاء الله تا آنجا بخوانیم بعد بیاییم راجع به مسئله ببینیم که مطلب از چه قرار است.

فَالْوُجُودُ خَيْرٌ مَحْضٌ وَ الْعَدَمُ شَرٌّ مَحْضٌ فَكُلُّ مَا وَجُودُهُ أَتَمُّ وَ أَكْمَلُ فَخَيْرِيَّتُهُ أَشَدُّ وَ أَعْلَى مِمَّا هُوَ
دُونُهُ فَخَيْرُ الْخَيْرَاتِ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَ الْحَيَاثِ حَيْثُ يَكُونُ وَجُودٌ بِلا عَدَمٍ وَ فِعْلٌ بِلا قُوَّةٍ وَ حَقِيقَةٌ
بِلا بَطْلَانٍ وَ وَجُوبٌ بِلا إِمْكَانٍ وَ كَمَالٌ بِلا نَقْصٍ وَ بَقَاءٌ بِلا تَغْيِيرٍ وَ دَوَامٌ بِلا تَجَدُّدٍ.^۱

[وجود خیر محض است و عدم شر محض است پس] هر چیزی که وجودش اتم و اکمل باشد خیریت او شدیدتر و بالاتر از مادونش است. از همه خیرات بالاتر از هر جتهی و از هر حیثیتی از حیث ذات و صفات آنجایی است که وجودی بدون عدم، فعلیتی بدون قوه، حقیقتی بدون بطلان، وجوبی بدون امکان، کمالی بدون نقص، بقایی بدون تغیر و دوامی بدون تجدد است. اینها در آنجا هست.

ثُمَّ الْوُجُودُ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ الْوُجُودَاتِ إِلَيْهِ خَيْرُ الْخَيْرَاتِ الْإِضَافِيَّةِ وَ هَكَذَا الْأَقْرَبُ فَلْأَقْرَبُ إِلَى الْأَبْعَدِ
فَالْأَبْعَدُ وَ الْأَتَمُّ فَلْأَتَمُّ إِلَى الْأَنْقَصِ فَلْأَنْقَصِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى أَقْصَى مَرْتَبَةِ النُّزُولِ وَ هِيَ الْهَيُولَى
الْأُولَى الَّتِي حَظَّهَا مِنَ الْوُجُودِ عَرِيْهَا فِي ذَاتِهَا عَنِ الْوُجُودِ وَ فَعْلِيَّتُهَا هِيَ كَوْنُهَا قُوَّةٌ وَ جُودَاتِ الْأَشْيَاءِ
وَ تَمَامُهَا نَقْصَانُهَا وَ شَرَفُهَا خُسْفَانُهَا وَ فِعْلُهَا قَبُولُهَا.^۲

آن وجودی که اقرب وجودات به سوی او خیرات اضافیه است و بهترین خیرات از نقطه نظر اضافه به سایر وجودات است. پس همین گونه است سلسله علل و وسائط در عوالم وجود تا به أبعد و فالأبعد برسد و آن علت تامه و اتم تا به هر چیز که در مرتبه نازله نقصان او بیشتر است تا اینکه بخواهد به اقصی مرتبه نزول تنازل کند و هیولای اولیه‌ای که حظّ او از وجود این است که ذاتش از وجود خالی است و در ذاتش ابهام و قوه است و در ذاتش فعلیت راه ندارد بلکه فعلیت او عبارت از صورت اوست و اصلاً فعلیت او را قوه بودن تشکیل می‌دهد. این به این معنا است که اصلاً فعلیتی ندارد. می‌گویند که علم فلانی جهل اوست!! یعنی اصلاً هیچ در سرش نیست یعنی راحت است!! این هم فعلیتش قوه بودنش است، قوه وجودات اشیائی است که حالا پس از او مثلاً وجود پیدا می‌کنند و تمامیتش اصلاً در نقصان او هست! - به قول مرحوم آقا که می‌فرمودند: بعضی‌ها می‌گویند که نظم طلبه در بی‌نظمی است! این هم [همین طور است!] بعد به این حرف می‌خندیدند و می‌گفتند که بله! - و شرف این هیولی عبارت از خست و دناتش است! و فعلش عبارت از قبول است اصلاً این فاعل نیست! ایشان منفعل و مفعول است!! این هم فعلیتش همه در جنبه قبول خیلی واسعة الصدر است و همیشه

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

قبول می‌کند! این جنبه فعلی ندارد فقط همیشه جنبه قبول دارد!

تلمیذ: قبول هم خودش فعل است!

استاد: بله این هم خب یک کاری عام المنفعه است!!

و تَحَصَّلُهَا إِبْهَامُهَا وَ فَصْلُهَا جِنْسُهَا كَمَا سَيَرِدُ عَلَيْكَ بِرُهَانِهِ فِي مَوْضِعِهِ فَهِيَ مَنبِغُ الشُّرُورِ وَ الْأَعْدَامِ
وَ مَعْدِنُ النَّقَائِصِ وَ الْأَلَامِ.^۱

و تحصیلش همان جنبه ابهام و اجمالش است و اصلاً فصل او عبارت از جنسیت اوست. این معنایی است که یعنی اصلاً فصلی ندارد و همان خود آن جنسیت او نفس هویت اوست که بعداً این بحث در بحث هیولی که بحث خیلی مهمی است می‌آید و بعداً مرحوم آخوند ذکر می‌کنند. این هیولی منبع شرور و اعدام است و معدن نقائص و آلام است.

تلمیذ: قبول دارد که اشاره می‌کند.

استاد: ایشان خودش هم دارد اشاره می‌کند یعنی چیزی نیست تا اینکه ما اصلاً اسمی بخواهیم روی آن بگذاریم.

تلمیذ: یک مفهوم ذهنی است.

استاد: بله! فقط یک جنبه اعتباری دارد که اگر انسان بخواهد به حساب بیاورد این قسم و با این عبارات باید تعبیر بیاورد.

عَلَى أَنَّهَا شَبَكَةٌ بِهَا يَصْطَادُ النَّفُوسُ النَّاطِقَةُ الَّتِي هِيَ طَيِّرٌ سَمَاقِيَّةٌ لَهَا أَقْفَاصٌ عُنْصَرِيَّةٌ.

علاوه بر اینکه این هیولی شبکه و دامی است که این نفوس ناطقه انسان که باید به عالم قدسی پرواز کند گرفتار این دام می‌شود و در عالم دنیا به هواها و به هوس‌ها مبتلا می‌شود. بله!

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک *** دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم^۲

این نفسی که می‌خواهد بیاید و باید عروج کند این نفس می‌آید به این هیولی دل می‌بندد و به این ماده المواد که بدن عنصری او بعد از آن فصل لحمیت، صورت خارجی پیدا می‌کند، دل خوش می‌کند و خود را در منجلا ب تن گرفتار می‌کند و این عجیب است و من این مسئله را می‌دیدم که بزرگان وقتی که به یک مراتبی می‌رسند که دیگر مرتبه قطع تعلق از ابدان است به زور مسائل مربوط به تدبیر بدن و جسم خود را اعمال می‌کنند، اصلاً می‌خواهند به طور کلی از بدن غافل بشوند و نمی‌خواهند راجع به آن فکر کنند و خیلی توجه نمی‌کنند. مرضی پیدا بشود توجه نمی‌کنند درحالی که باید توجه کند چون فردا این قضیه کار دست می‌دهد ولی این مسئله به این کیفیت است یعنی اصلاً به طور کلی نمی‌خواهد ذهن خود را پایین بیاورد و گرفتار مسائل

^۱. همان.

^۲. مثنوی معنوی (میرخانی)، ص ۴۲۰.

و عوارض ظاهری بدن بکند! با فشار این مسئله اعمال می شود و این قضیه با یک اعمال رویه اعمال می شود. یعنی دقیقاً ۱۸۰ درجه برخلاف آنچه که مردم به آن می پردازند! هیچ تابه حال شده است که مردم به مسائل روحی توجه کنند؟ همه اش به مسائل بدنی [توجه می کنند]! آه اینجا درد گرفت، وای اینجا من قرمز شد، وای اینجا لک شد، وای اینجا سیاه شد، وای معده فلان شد و وای گوشم این طور شد یعنی تمام ذهن و فکر در بدن آمده است هان! ببینید این شبکه است! این شبکه این نفس ناطقه را اصطیاد کرده و به خود مشغول کرده است و نمی گذارد که این نفس ناطقه از این عبور کند و برود و جای دیگری را بطلبد و به دنبال مسائل و خصوصیات خودش برود!

جداً مثل همان کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه همام می فرمایند: «وَلَوْ لَا الْإِجْلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ»^۱ یعنی اصلاً توجهی بر این بدن ندارد و به این بدن به [دید] یک خاک نگاه می کند. واقعاً هم خاک است! خاک است وقتی دفنش می کنند بعد از دو سال سه سال می بینند هیچ خبری نیست خاک شده و پی کارش رفته است! مثل اینهایی که دفن کردند و فقط یک دانه پلاک از آنها باقی مانده است، پلاک را برمی دارند در جعبه می گذارند و تشییع می کنند! هان! چه شد؟! رفت و خاک شد! حالا خود او هم خاک شد؟! خود آن نفس هم خاک شد؟! نه! یک لباسی بود که درآورد و یک عمر وقت خودش را صرف زینت این لباس کرده است!

دلیل توصیه بزرگان به حفظ الصحة

و بزرگان که برای حفظ الصحة و نگهداری بدن توصیه می کردند به خاطر این بود که کار دستشان ندهد! والا به قول مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: اگر رعایت نکنی تو مرکب بدنت خواهی شد به جای اینکه راکب بشوی مرکب خواهی شد و او سوار تو می شود! آن وقت باید مدام او را دکتر ببری. یک روز اینجا درد می کند و فردا آنجا درد می کند و پس فردا فلان مرض را پیدا می کنی آن وقت هوش و حواس دیگر نمی ماند چون بالآخره هنوز تعلق هست. بالآخره تا این نفس گرفتار این بدن هست باید بارش را بکشید و دیگر چاره ای ندارد. آن وقت اینجا است یعنی از باب راحت شدن از دست بدن می گویند که رعایتش

^۱ . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۳:

«وَلَوْ لَا الْإِجْلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.» معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۳۳:

«در میان مردمان متقی، اگر خداوند سبحانه و تعالی اجل های معهود را معین نمی فرمود، از شدت اشتیاقی که آنان به ثواب خدا دارند و از شدت خوفی که از عذاب خدا دارند، به اندازه یک چشم به هم زدن جان های آنها در کالبد بدنشان نمی ماند و یکسره به عالم قدس پرواز می نمود.»

را بکن! به موقع غذا بخور، غذای مفید را بخور، باید از این چیزهای آشغال [بدون فایده] دوری کنی، ورزش کنی، استحمام کنی، او را از آلام و این حرف‌ها ننگه داری و سرما نخورد به‌خاطر اینکه گرفتار می‌شود. وقتی گرفتار بشود، با نفس بدن گرفتار که نمی‌شود کار کرد! انسان با بدن گرفتار که نمی‌شود کاری را انجام بدهد این به‌خاطر همین است! ولی علی‌کل‌حال بقیه و مردم در این وادی و در این چیزها نیستند.

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ الوجوداتِ باقيةٌ عَلَى خَيْرِيَّتِهَا الْأَصْلِيَّةِ وَ الْعَرْضِيَّةِ أَيْضاً مَا دَامَتْ هِيَ غَيْرُ نَازِلَةٍ إِلَى عَالَمِ التَّصَادُمِ وَ التَّضَادِّ وَ لَمْ يَنْتَه سلسلَتُهَا إِلَى حَيِّزِ الْمَكَانِ وَ الزَّمَانِ وَ أَمَّا إِذَا انْجَرَّتْ سلسلَةُ الوجودِ إِلَى عَالَمِ الْأَجْسَامِ وَ الظُّلُمَاتِ وَ مَضَائِقِ الْأَكْوَانِ وَ الْأَزْدِحَامَاتِ فَبَعْضُ الوجوداتِ مَعَ أَنَّهُ خَيْرٌ مُحضٌ بِالذَّاتِ وَ بِالْعَرَضِ بِحَسَبِ ذَاتِهِ وَ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا لَا يُسْتَضَرُّ بِهِ بَلْ يَنْتَفِعُ مِنْهُ وَ هُوَ مَا يُنَاسِبُهُ هَذَا الوجودُ وَ يُلَائِمُهُ لَكِنَّهُ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا يُسْتَضَرُّ بِهِ أَوْ يَتَأَذَى مِنْهُ أَوْ يَعْدِمُ بِهِ يوصَفُ بِالْشَّرِّيةِ.

وجودات بر خیریت اصلی و عرضیه‌شان باقی هستند؛ هم اصلی و هم عرضی. مادامی که به عالم تصادم و تضاد و تعارض و اینها که عالم دنیاست نازل نشده‌اند یعنی در عالم برزخ، همان‌جا مانده‌اند و سلسله‌اش به مکان و زمان، حیّزیت تحیز مکان و زمان نرود اما وقتی که پایش را به این دنیا گذاشت آن مضائق اکوان و موجودات و ازدحامات جاهای تنگ و ضیقی که اکوان و ازدحامات ایجاد می‌کنند، بعضی از وجودات باینکه خیر محض هستند و ذاتاً خیر هستند و بالعرض هم به‌حسب ذاتشان خیر هستند و به قیاس با آنچه که از آن ضرری نمی‌گیرد بلکه نفع می‌گیرد [و آن همان چیزی است که با وجود مناسب و سازگار است].

اصلاً هوا بالنسبة به ترک خیر محض است، لَكِنَّهُ بِالْقِيَاسِ إِلَى مَا يُسْتَضَرُّ ... اما همین هوا به قیاس به آنچه که از آن ضرر می‌بیند یا از او اذیت می‌شود یا معدوم می‌شود، نیشش می‌زند می‌میرد، می‌گویند که بالنسبة به او شر است.

لِأَنَّهُ يُؤْدِي إِلَى عَدَمِ ذَاتٍ أَوْ عَدَمِ كَمَالٍ لِذَاتٍ فَيَكُونُ الشَّرُّ بِالذَّاتِ أَحَدَ هَذَيْنِ الْعَدَمَيْنِ لَا الوجودُ بِمَا هُوَ وَ جُودٌ لِأَنَّهُ خَيْرٌ مُحضٌ كَمَا عَلِمْتَ. فَالشَّرُّ الْحَقِيقِيُّ غَيْرُ مَقْضَى الْبَيِّنَةِ وَ الشَّرُّ الْغَيْرُ الْحَقِيقِيُّ مَقْضَى بِالْعَرَضِ لِلزُّومِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ حَقِيقِيٌّ وَ مَقْضَى بِالذَّاتِ وَ هُوَ الوجودُ بِسَبَبِهِ وَ طَبِيعَتِهِ.

چون این ارتباط و این شر به عدم ذات یا عدم کمالی برای ذات برمی‌گردد؛ یا خودش را از بین می‌برد یا یک کمالی را از او سلب می‌کند. پس شر بالذات و ذاتی یکی از این دو عدم است: عدم ذات یا عدم کمال است اما وجود شر نیست بلکه وجود خیر است و نبود یکی شیء در اینجا شر است. بنابراین این وجود موجب یک نبود است که آن نبود، شر می‌شود. البته شر حقیقی مورد جعل قرار نمی‌گیرد و شر غیر حقیقی بالعرض مجعول می‌شود چون لازم است برای اینکه او خیر حقیقی است. خیر حقیقی موجب این شده است. تا این او را نیش نزنند، سلب حیات از او نمی‌شود پس برگشت آن عدم حیات به این خیر است همین خیری که هم‌چنین پدر آدم را درمی‌آورد ها! خیریش به این برمی‌گردد و این خودش مجعول بالذات است. بالأخره این حیوان و این حیّه مجعول است و جعل به آن تعلق گرفته است. به همین وجود می‌گویند که اگر همین حیّه نباشد تمام حیوانات تکثر پیدا می‌کنند و اینها باعث انعدام آنها می‌شوند. بعضی از سرماهایی هست که تا آن سرماها نیاید

یک نوع میکروب‌ها یا ویروس‌ها یا باکتری‌هایی که هستند [ازبین نمی‌روند و اینها] به واسطه آن شدت سرما ازبین می‌روند. باید آن شدت باشد تا اینکه آنها ازبین بروند درحالی که آن سرما موجب هلاکت یک عده دیگر خواهد شد، از آن نقطه نظر بنابراین بالنسبه به اموری خیر می‌شود و بالنسبه به اموری شر می‌شود چون جنبه عدمی دارد.

وَقَدْ مَرَّ أَنَّ لَوَازِمَ الْمَاهِيَاتِ غَيْرُ مُسْتَنَدَةٍ إِلَى الْجَاعِلِ وَ الشَّرُورُ مَنبِعُهَا قُصُورَاتُ الْإِنِّيَّاتِ وَ نُقْصَانَاتُ الْوُجُودِ عَنِ الْكَمَالِ الْأَتَمِّ وَ الْجَمَالِ الْأَعْظَمِ.

[گذشت که] لوازم ماهیات استناد به جاعل ندارد که عبارت از همان جنبه‌های عدمی اوست و منبع شرور، آن کمبودهای اینیات است. کمبودی که یک شیء ماهوی خارجی در حال خودش از نقطه نظر اینیات و هویت و آن تحقق خارجی خودش احساس می‌کند. نبود بعضی از کمالات عبارت از شرور است و نقصانات وجود از کمال اتم و جمال اعظم است.

بنابراین مسئله شرور بنا بر کلام مرحوم آخوند به اینجا ختم شد که شر عبارت از یک امر عدمی است؛ عدم ذات یا عدم یک وصف کمالی که آن عدم وصف کمالی در یک امر خارجی موجود است. آن شیء خارجی در محدوده وجودی که هست خیر هست و نسبت به آنچه که ندارد شر است یعنی آن عدم کمالات، شروری حساب می‌شوند که حمل بر این می‌شوند اما این فی حد نفسه خیر است.

تلمیذ: همیشه این طور نیست که نبود وجود شر باشد یعنی الآن نمی‌توانیم این را مطلق بگوییم که نبود وجود شر است و این را هم باز باید نسبی بگوییم. الآن خود شما می‌گویید که هوا خیر است و نبود هوا شر است. اما همین نبود هوا در این آمپولی که می‌خواهند به بدن بزنند اینجا اصلاً نباید هوا باشد این نبودش خیر می‌شود بالاینکه نبود وجود است.

استاد: نه! ببینید این عملی که دارد انجام می‌شود، ما بحثمان در این عمل است، این عمل یک وجود است یا نه؟ همین عملی که الآن دارد انجام می‌شود؟
تلمیذ: وجود است.

استاد: بنابراین این عمل الآن دارد آن کار را در خارج ایجاد می‌کند یعنی خود هوا فی حد نفسه خیر است منتها اگر این هوا در این رگ قرار بگیرد این موجب شر است نه اینکه نبود هوا خیر است، نبود هوا شر است یعنی یک جنبه عدمی است و عدم است. شما در اینجا هوا نداشته باشید این یک جنبه عدمی شر است و ما می‌میریم ولی خود هوا فی حد نفسه در این عالم یک جنبه خیری دارد. می‌گوید که من را در این آمپول نزنید. چه کسی گفته که بیایید بزنید؟! مگر واجب کرده است؟! حالا چون من هستم باید من را بگیرید در رگ فروکنید؟! نه! من سر جایم هستم شما آمده‌اید من را آورده‌اید و داخل در این رگ می‌کنید و باعث هلاکت یک شخص دیگر می‌شوید، خب نکنید! هر چیزی در این دنیا همین طور است. این کتاب چیست؟ خیر محض است اما بنده این کتاب را بلند کنم و به سر یکی بزنم بمیرد، کتاب شر می‌شود؟! و باید بگوییم که نبود کتاب خیر است؟! نه! بالآخره نبود، خیر نیست بلکه آن عملی که انجام می‌شود و به واسطه آن عمل سلب صفت

کمالی می‌شود آن علت برای شر است اما نه کتاب، کتاب خیر هست.

آن شمشیری که با آن شمشیر سیدالشهداء علیه‌السلام را به شهادت رساندند، شمشیر که بد نیست؛ شمشیر، شمشیر است لعلّ اینکه همان شمشیر یک عده زیادی را از افرادی که مستحق قتل هستند، به قتل رسانده است. شمشیر یک آهنی مثل سایر آهن‌ها است. شما هزارتا شمشیر آهن را در کنار هم قرار بدهید این همین است. این شمشیر نشد، شمشیر دیگری و این آهن نشد آهن دیگری، بالأخره فرقی که نمی‌کند. خود نفس آهن، خیر است و عمل خارجی هم خیر است. بالأخره این یک عملی است که دارد در خارج انجام می‌گیرد حالا چه این سر را قطع بکند یا اینکه بیاید سر یک گوسفندی را قطع بکند و برای طبخ استفاده بشود تفاوتی از نظر خود فعل هم نیست و آنچه که مترتب بر این هست، سلب حیات است. سلب حیات، شر است. آن سلب حیات مستند به خیر است و مستند به امری است که امر در خارج خیر است. بالأخره یک امری است که آن امر خودش وجود است و وجود خیر است. حالا ما باید بحث را راجع به این جهت ببریم که چرا وجود خیر است و تناسب بین این خیر و سایر خیرات به چه نحوی است. این بحث، بحث کلامی است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد